حج ابراهيمي؛ حج مهدوي

 مسعود پورسيدآقايي

رب ادخلني مدخل صدق و اخرجني مخرج صدق واجعل لي من لدنك سلطانا نَصيراً1)

<تمام‌ الحج‌ لقاء الامام>2

كعبه‌ يك‌ سنگ‌ نشاني‌ است‌ كه‌ ره‌ گم‌ نشود

حاجي‌ احرام‌ دگر بند، ببين‌ يار كجاست‌

مهدي(عج) روح‌ حج‌ و رمز تماميت‌ آن‌ است.3 حج‌ با ياد او طواف‌ دل‌ و بي‌ ياد او طواف‌ گِل‌ است.4 مكه‌ بي‌ حضور مهدي(عج) بازار عكاظي بيش نيست‌ و كعبه‌ بي‌عطر حضور او بتكده‌اي‌ را مي‌ماند كه‌ توليت‌ آن‌ را مي‌توان‌ در يك‌ شب‌ نشيني‌ مستانه‌ در ازاي‌ مشكي‌ شراب‌ معاوضه‌ كرد.5

كاروان‌ سالار قبيلهِ قبله، با حضور هر ساله خود در مراسم‌ پرشكوه‌ حج‌ آن‌ را روحي‌ تازه‌ مي‌دمد6 و با شميم شهادت خود در مني‌ و عرفات، منتظران‌ را در معرض‌ نسيم‌ رحمت‌خاصهِ الهي‌ قرار مي‌دهد و ياد و خاطرهِ آن‌ را بر‌ آنان‌ جاودانه‌ مي‌سازد.مگر مي شود امت در يك جا اجتماع كنند ولي امام در آنجا حضور نيابد.

او بر اعمال‌ شيعيان‌ خود گواه‌ است7 و همراه‌ با آنان‌ بر فرج‌ خود كه‌ رهايي‌ همهِ اهل‌ آسمان‌ و زمين‌ است8، دعا مي‌كند.9 خوشا آنان‌كه‌ شهدي‌ از اين‌ شميم‌ شهادت‌ را چشيدند و در نسيم‌ آن‌ روح‌ خود را به‌ طراوت و عروجي‌ رساندند.

<در يكي‌ از سال‌هاي‌ تشرّف‌ به‌ حج، در عصر روز عرفه‌ در عرفات‌ داخل‌ خيمه‌ها همگي‌ مشغول ا‌ستراحت‌ بوديم كه‌ ناگهان‌ پدرم‌ با فرياد و تندي‌ خطاب‌ به‌ ما و همهِ اهل‌ چادر گفت: بلند شويد! حيا كنيد! چرا خوابيده‌ايد؟! چه‌ وقت‌ خواب‌ است؟!

‌او آن‌ چنان‌ بر سر همه‌ فرياد ‌كشيد كه‌ من‌ و برادرم‌ هم به‌ او اعتراض‌ كرديم‌ كه‌ با اين‌ بندگان‌ خدا چه‌ كار داري؟! بگذار استراحت‌ كنند! بعد از آرام‌ شدن‌ پدرم، در خلوت‌ از او پرسيديم‌ كه‌ چه‌ شد ناگهان‌ حال‌ شما دگرگون‌ شد و اين‌گونه‌ بر سر همهِ ما فرياد كشيديد؟ پدرم‌ گفت: من‌ ديدم‌ كه‌ حضرت‌ ولي‌ عصر - ارواحنافداه‌ - داخل‌ خيمه‌هاي‌ شيعيان‌ خود مي‌شوند و به‌ آن‌ها نگاه‌ مي‌كنند؛ چنانچه‌ مشغول‌ دعا و نيايش‌ باشند، حضرت‌ خوشحال‌ مي‌شوند و لبخندي‌ مي‌زنند، ولي‌ اگر خواب‌ باشند و يا به‌ غفلت‌ بگذرانند، حضرت‌ اندوهگين‌ مي‌شوند. ديدم‌ حضرت‌ داخل‌ چادر ما شدند و با حسرت‌ نگاهي‌ به‌ اهل‌ آن‌ انداختند و با حالتي‌ اندوهگين‌ از آن‌ خارج‌ شدند، اين‌ بود كه‌ اين‌گونه‌ برآشفته‌ شدم.>10

خوشا آنان‌كه‌ در نيّت،‌قصد وصال‌ او نمودند و در احرام‌ ياد غير او را بر خود حرام‌ داشتند و فرياد دعوت‌ و استنصار او را در اين‌ عصر وانفسا، عارفانه‌ و عاشقانه‌ لبيك‌ گفتند. در طواف، دل‌ به‌ او سپردند، در حَجَر با او تجديد عهد كردند11، در سعي‌ بر انجام‌ ميثاق‌ و تعهدات‌ خود از مسير صفا و مروّت‌ خارج‌ نشدند و در عرفات، عرفاني‌ عميق‌ و ريشه‌دار به‌ ولايت‌ يافتند. در مشعر به‌ وظايف‌ خود نسبت‌ به‌ او به‌ آگاهي‌ رسيدند و براي‌ مبارزه‌ با دشمنان‌ او - كه‌ دشمنان‌ انسانيتند - توشه‌ برگرفتند، در مني‌ با آرزوي‌ وصال‌او، وسوسه‌ها را رَمي‌وآرزوهارا - با حدّت‌ - ذَبح‌ كردند و با حَلق، سر به‌ او سپردند و نرد عشق‌ با او باختند و ولايت‌ او را پذيرفتند و اين‌ گونه‌ به‌ كوي‌ او راه‌ يافتند.

امروز امير در ميخانه‌ تويي‌ تو فرياد رس‌ نالهِ ‌مستانه تويي‌ تو

مرغ‌ دل‌ ما را كه‌ به‌ كس‌ رام‌ نگردد آرام‌ تويي، دام‌ تويي، دانه‌ تويي‌ تو12

حج مهدوي، حركتي است از خود به سوي خدا همراه با امام و همگام با خلق .

حج مهدوي،‌ ميثاقي‌ است با امام‌ و اعلامي‌ بر آمادگي‌ و ياري‌ او.

حج مهدوي، تمريني است بر تحمل فرج؛ كه تحمل حجّت خدا بدون كمال روحي و بي آمادگي و صلا‌حيت، ميسور نخواهد بود.

حج مهدوي، حجي است كه اهداف و قله هايي سترگ به بلنداي نگاه امام مهدي(عج) دارد.

درحج‌ مهدوي، سهم‌ بيشتر از آن‌ كساني‌ است‌ كه‌ با درك‌ اضطرار به‌ امام‌ با او پيوند خوردند و او را گواه‌ اعمال‌ خود و روح‌ حج‌ مي‌دانند. سهم هر كس از درياي حج به قدر ظرفيت ولا‌يت اوست.

حج‌ مهدي‌ پسند هم‌چنان‌كه‌ از نام‌ آن‌ پيداست‌ حقيقتي‌ است‌ بنيان‌ نهاده‌ بر دو ركن‌؛ يكي‌ معرفت‌ به‌ امام‌ و حق‌ ولايت‌ او و ديگري‌ عرفان‌ به‌ حقيقت‌ و اسرار حج.

از اضطرار به‌ امام‌ و حق‌ ولايت‌ و سرپرستي‌ او پيشتر گفت‌وگو شد.13 و با توجه به اهداف حكومت ديني كه رشد و جهت عالي يافتن استعدادهاي آدمي است و نه فقط رفاه و آزادي، و قلمرو حكومت ديني كه همه هستي است و نه فقط محدوده دنيا، ضرورت آن ثابت گشت .

قرآن نيز ارزش مكه و كعبه را به پيامبر مي داند و به شهري كه رسول در آن امن نيست و خونش مباح شمرده شده، قسم نمي خورد(لا‌ اقسم بهذا البلد و انت حلّ بهذا البلد 41)؛كه مكه بي پيامبر شهر بت پرستان است و كعبه بدون رهبر، بت خانه.

به شهادت آيه تبليغ( يا ايها الرسول بلّغ ما انزل اليك من ربك و ان لم تفعل فما بلّغت رسالته51 ) نيز بدون حضور امام معصوم، نه تنها حج كه تمامي رسالت رسول ابتر است. از آيه( و اذّن في الناس بالحج يأتوك رجالا‌ً61) هم با توجه به تفاوت <يأتوك> به جاي <يأتونا> استفاده مي‌شود كه مردم هر زمان در پاسخ به نداي ابراهيم(ع) بايد به سوي امام و وليّ زمانهِ خود بروند. با توجه به اين‌ها و جز اين‌ها است كه مي توان گفت: در عرفاتي‌كه امام نباشد معرفتي نيست، درمشعري كه امام نباشد شعوري نيست، در منايي كه امام نباشد، شيطاني رمي نمي شود و اگر در كنار زمزم امام نباشد، آبي نيست؛ كه سراب است.

باري! با درك اضطرار به حجت و امام و پذيرش ولا‌يت او به عنوان تنها راه خروج از خيل اكثر الضجيج و ورود به قله هاي اقل الحجيج17 ، مناسب است در اين‌جا اشاره‌هايي به‌ اسرار و حقايق‌ حج‌ و نَمي از يَم آن داشته باشيم، شايد حج‌ ما، عطر مهدوي‌ به‌ خود بگيرد و امام(عج)، ما را هم‌ پذيرا باشد. آمين !

ج‌ احكامي‌ دارد و اسراري؛ احكام‌ شرط‌ صحت‌ حج‌ است‌ و اسرار شرط‌ قبولي‌ آن.

حج صورتي دارد و معنايي؛ در يكي مقصود خانه است و در ديگر صاحب خانه.

حج ظاهري‌ دارد و باطني؛ ظاهر آن‌ اعمال‌ است‌ و باطن‌ آن‌ عشق‌ ورزي‌ و حيات‌ و فلاح‌ و در يك‌ كلام،‌ تولد دوبارهِ‌ انسان.

در راه خدا دو كعبه آمد حاصل يك كعبهِ صورت و يكي كعبهِ دل‌

حج‌ آينهِ‌ تمام‌ نماي‌ اسلام‌ است. مي‌توان‌ تمامي‌ اسلام‌ را در حج‌ ديد. آناني‌ كه‌ قصد تمامي‌ اسلام‌ را دارند و مي‌خواهند تمامي‌ اسلام‌ را يك‌جا ببينند، بايد نگاهي‌ به‌ حج‌ بياندازند؛ كه‌ حجه`‌الاسلام، قصد و آهنگ‌ تمامي‌ اسلام‌ است؛19 اسلام‌ تاريخي، اسلام‌ اجتماعي، اسلام‌ سلوك‌.

1. اسلام‌ تاريخي‌

بُعد تاريخي‌ حج،‌ آشنايي با سرگذشت اين‌ خانه‌ و همهِ بانيان‌ و مناديان آن است؛ پيامبران و موحداني كه جاي جاي اين خانه از آن‌ها نشان دارد. به تعبير قرآن:

(فيه‌ آيات‌ بينات‌ مقام‌ ابراهيم؛ 02)

در آن‌ [خانه] نشانه‌هاي‌ روشن‌ و آشكار،‌ [از جمله] مقام‌ ابراهيم‌ است.

اين‌ مقام‌ جايگاهي‌ است‌ كه‌ ابراهيم‌ به‌ خاطر بناي‌ كعبه‌ و برافراشتن‌ پرچم‌ توحيد، بر آن‌ ايستاد و نمادِ تسليم، عشق، فداكاري، پايمردي، اخلاص‌ و ايثار است.

كعبه‌ نماد اسلام‌ تاريخي‌ است. اسلامي‌ از آدم(ع)21‌تا ابراهيم(ع) و از ابراهيم‌ تا موسي(ع)22 و عيسي(ع)23 و محمد(ص)24تا حسين(ع)و مهدي(عج)، كه‌(انّ الدين‌ عند الله‌ الاسلام52) و( شرع لكم من الدّين ما وصيّ به نوحاً62)....

حج، شعائر و مقاماتي است كه با خاطرهِ جاودان بندگان صالح خداپيوند خورده است. هريك از اين شعائر، تبلور عيني تلا‌ش و حركت انسان براي خداوند و در راه رضاي اوست.

حج، تذكاري از خاطرات معنوي صالحان و اعادهِ تاريخ در قالب رمز و نماد است.

اسلام تاريخي، درك اين حقيقت است كه‌ اين‌ خانه‌ چرا و با‌ چه‌ انگيزه‌اي و به‌ دست‌ چه‌ كساني‌ ساخته‌ شده‌ است. آيات‌ و نشانه‌هاي‌ روشن،‌ بيانگر سرگذشت‌ ابراهيم(ع)، اسماعيل(ع)، هاجر(س)، رسول(ص)، علي(ع)، خديجه(س)و همهِ‌ آناني است‌ كه‌ از گذشته‌هاي‌ دور بر گرد اين‌ خانه مي‌چرخيدند، بدان‌ توجه‌ داشتند، آن‌ را آباد ‌ساختند و از لوث وجود بُت‌ها و آلودگي‌ها تطهيرش كردند.

امام رضا(ع)در روايتي به اين حقيقت اشاره دارد:

<ولتعرف آثار رسول الله و تعرف اخباره و يذكر و لاينسي>27؛

علت وجوب حج، شناخت آثار و اخبار رسول خدا (ص) است تا مطرح گردند و از ياد نروند.

2. اسلام‌ اجتماعي‌

اسلام‌ اجتماعي، بُعدي‌ مهم‌ و ركني‌ ركين‌ از ابعاد متعدد حج‌و فرصتي بي مانند براي حضور امت و هم بستگي و شناخت و ارتباط مسلمانان جهان با يكديگر است. به فرمودهِ امام رضا(ع):

<فجعل فيه الا‌جتماع من الشرق و الغرب ليتعارفوا>28؛

خداوند خانه‌اش را نقطه گردهمايي از شرق و غرب جهان قرار داد تا مسلمين همديگر را بشناسند.

تو در حج‌ سيلي‌ خروشان‌ و دريايي‌ متلاطم‌ از انسان‌ها را مي‌بيني كه از مليت‌هاي‌ متعدد، با رنگ‌هاي‌ مختلف، نژادهاي‌ متفاوت، زبان‌هاي‌ گوناگون، به‌ شكل‌ واحد، حول‌ محوري‌ واحد، در حال‌ حركت و طوافند. همه‌ يكسان، با زيّ واحد و برابر و يك‌رنگ‌ و در حقيقت‌ بي‌رنگند. رنگ‌هاي‌ ديگر در سايهِ اين‌ يك‌ رنگي‌ و به‌ عبارت‌ ديگر، رنگ‌ خدايي‌ و <صبغه`‌اللّه>29 قرار گرفته‌اند. در حج‌ همهِ‌ گروه‌ها و ملت‌ها در وراي‌ مرزهاي‌ جغرافيايي‌ با يكديگر آشنا شده‌ و همايش‌ با شكوهي‌ را به‌ نمايش‌ گذاشته و جهاني بي‌مرز و بدون تبعيض را تمرين مي‌كنند.

حج‌ به‌ راستي‌ بزرگ‌ترين‌ همايش‌ و نماد وحدت‌ مسلمانان‌ است. همين‌ اجتماع‌ و اتحاد است‌ كه‌ پشت‌ دشمنان‌ اسلام‌ را به‌ لرزه‌ در مي‌آورد و آنان را از هر نوع‌ تعدي و ضربه‌ وارد كردن‌ به مسلمانان‌ مأيوس‌ مي‌كند. اين‌ جمله‌ از دشمنان‌ اسلام‌ معروف‌ است‌ كه‌ مي‌گويند:

<تا هنگامي كه‌ حج‌ رونق‌ دارد، ما بر آن‌ها پيروز نمي‌شويم>.30

به گفتهِ يكي از فرهيختگان:

<واي‌ به‌ حال‌ مسلمانان،‌ اگر معني‌ حج‌ را در نيابند و واي‌ به‌ حال‌ ديگران‌ اگر معني‌ آن‌ را دريابند>.31

اميرالمؤ‌منين(ع) در وصيت‌ خويش‌ در آخرين‌ ساعت‌ عمرش‌، به‌ اين‌ مهم‌ اشاره‌ دارد: <اللّه‌ اللّه‌ في‌ بيت‌ ربكم‌ لاتخلّوه‌ ما بقيتم‌ فانّه‌ ان‌ ترك‌ لم‌ تناظروا>32 كه ‌بيشتر به‌ اهميت‌ اجتماعي‌ حج‌ ناظر است.

آن حضرت در كلام‌ ديگري مي‌فرمايد:

<الحج‌ تقويه` للدين>33 ؛

حج سبب قدرت و تقويت دين است.

امام‌ صادق(ع)نيز مي‌فرمايد:

<لايزال‌ الدين‌ قائماً ما قامت‌ الكعبه>34 `؛

اسلام‌ برپاست‌ تا زماني‌ كه‌ كعبه‌ برپاست.

آن حضرت در كلا‌م ديگري مي فرمايد:

<و لو كان كل قوم انما يتكلمون علي بلا‌دهم و ما فيها هلكوا و خربت البلا‌د و سقط الجلب

و الا‌رباح و عمّيت الا‌خبار و لم يقفوا علي ذالك فذالك عله` الحج>؛35

اگر هر گروهي، تنها در مورد منطقهِ خود گفت و گو كنند (و نسبت به ساير مسايل مسلمانان بي خبر باشند) سقوط كرده و نابود مي شوند . و از بسيار ي از منافع و سود ها و اطلا‌عات و اخبار محروم مي مانند.

در حديث ديگري از امام رضا (ع) در بيان فلسفه حج چنين مي خوانيم:

<و قضاء حوائج اهل الا‌طراف ...كذلك ليشهدوا منافع لهم>؛36

از اسرار حج، بررسي گرفتاري هاي مسلمانان جهان و حل مشكلا‌ت آنها است و حضور و شركت در منافع بزرگ حج كه در قرآن امده است به همين معنا است.

برخي از نقل ها و داستان‌ها نيز از همين حقيقت حكايت دارند.37

آري! كعبه‌ نماد وحدت، حيات‌ دين‌ و عزت مسلمين‌ است.

3. اسلام‌ سلوك‌

سير اعمال‌ حج، سيرحركت و سلوك‌ انسان‌ است. به جاست است‌ در اين‌ سير و رمز و راز آن‌ بيشتر تأمل‌ شود.

ترتيب‌ اعمال‌ حج‌ چنين‌ است: احرام،‌ وقوف در عرفات‌، وقوف در مشعرالحرام،‌اعمال مني(رَمي،‌ ذَبح،‌ حَلق‌، بيتوته) ، طواف حج و نماز آن،‌ سعي‌ صفا و مروه،‌ طواف‌ نساء و نماز آن.

1- احرام‌

احرام با نيت و لبّيك آغاز مي شود. نيت حركتي است آگاهانه و انتخابي از روي بصيرت و بينش از آغاز تا پايان حركت. و لبيك پاسخي است به نداي دعوت خدا و دست ردي بر سينهِ همهِ داعي ها و الهه‌هايي كه آدمي را به خود مي‌خوانند؛ چرا كه حمد و نعمت و مُلك از اوست و از مالكيت و اختيار او بيرون نرفته و شريكي ندارد (ان الحمد والنعمه` لك والمُلك، لا‌شريك لك لبيك).

احرام نتيجهِ لبيك و وروديهِ حريم حرم و لباس خشيت و تعظيم در برابر كبريايي حق است.38

احرام رمز دوري از همه شهوت‌ها و زيور هاست.مرگ آگاهي و رهايي انسان از خود و توجه به خداست.

احرام خود را تكاندن و عريان كردن از هر چه نشانه است، درجه وعنوان است، نژاد و قوم و طبقه است.

احرام پوشيدن آگاهانه و اختياري كفن است، يعني جامه اي كه در ابتداي سفر به سوي خدابه تن داري39 ، در آغاز سفر به سوي خانه خدا نيز به تن كن.

در احرام آن چه كه ما را به خود مشغول مي‌كند (زينت كردن، عقد نمودن، عطر زدن و...) بر خود حرام‌ مي‌كنيم. اين‌ احرام‌ و حرام‌ كردن،‌ زمينه‌ پيدايش‌ معرفت‌ و عرفان‌ است. تا چيزهايي‌ را بر خودت‌ حرام‌ نكني‌ و بر خودت‌ سخت‌ نگيري،‌ به‌ معرفت‌ و بينش‌ نمي‌رسي.بايد همه تعلقات را از خود دور كرد و تنها لباس اطاعت او را پوشيد. با لباس احرام همه نشان‌ها، خط‌ها و رنگ‌ها را به كناري مي گذاريم و فقط رنگ و نشان او را پذيرا مي شويم و فرياد دعوت او را لبيك مي گوييم. بايد دعوت حق را لبيك گفت ؛ چرا كه او بوده است كه ما را خوانده و صدا كرده. او بوده است كه ما را دعوت كرده و در آغوش نگاه مهربانش نشانده، و بر ماست كه دعوت او را لبيك گوييم و به آغوش مهربانش بازگرديم.

تا كه از جانب معشوق نباشد كششي‌ كوشش عاشق بيچاره به جايي نرسد

تلبيه تا رسيدن به مقصود سزاوار است تكرار شود و همين كه نشانه هاي رسيدن آشكار شد و خانه هاي مكه (در عمره) ديده شد، بايد قطع شود كه با وصول، اجابت جايز نيست؛ همان طور كه با رسيدن به عرفات و وصول به مقام معرفت ، نيز اجابت بي معناست.

در احرام از لبيك ساده مگذر كه مباد!... .در اين روايت اندكي درنگ كن:

< امام زين العابدين(ع) آن گاه كه محرم شد و بر مركب قرار گرفت رنگش زرد و لرزه بر اندامش افتاد و توان لبيك گفتن را از كف داد و فرمود:مي ترسم بگويند:<لا‌ لبيك و لا‌ سعديك.> و چون لبيك گفت از هوش رفت و از مركب به زمين افتاد و پيوسته چنين بود تا اعمال حج به پايان رسيد.>40

اين را هم بگويم؛ تويي كه با احرام عمرهِ تمتع به حرم آمده بودي و از احرام خارج شده بودي، اكنون بايد دوباره احرام ببندي و از حرم دور شوي ؛ چراكه بايد معرفت و سلوكت كامل شود و عمره در حقيقت دستمايه‌اي بود براي آمادگي و بهره بيشتر از حج كه بايد از عمره براي حج بهره گرفت و با آن براي حج آماده شد( من تمتع بالعمره` الي الحج1.)4

2- وقوف در عرفات‌

عرفات‌ جمع‌ <عرفه> و به‌ معناي‌ شناخت‌ و عرفان‌ است. از اول‌ ظهر تا ابتداي‌ غروب‌ شرعي‌ بايد در اين‌ مكان‌ وقوف‌ كرد. وقوف‌ و درنگ،‌ زمينه‌ ساز معرفت‌ است كه <الحج عرفه`>42. با درنگ‌ در اين‌ سرزمين،‌ انسان‌ بايد به معرفتي عميق، ريشه‌دار و كامل دست يابد. معرفتي‌ به‌ انسان، رب و دنيا؛ انسان و مقصدش ، ربّ و انعامش، دنيا و حقارتش.

الف) معرفت‌ به‌ انسان‌

آدمي‌ با توجه‌ به ‌فقر وجوديش و با توجه به تركيب استعدادهايش هم رب غني را مي يابد و هم جايگاه ديگري بيش از هفتاد سال دنيا را مي طلبد؛ چه اينكه اگر او براي همين محدوده بود غرائز برايش كافي بود، پروردگار اين‌ استعدادهاي‌ فراوان‌ را براي‌ مقصد ديگري‌ آفريده‌ است‌ و آن،‌ حركت‌ و پرواز در ملكوت‌ اعلي‌ و رسيدن‌ به‌ جوار قرب‌ خويش و جنه` اللقاء است( يا ايتها النفس المطمئنه` ارجعي الي ربك راضيه` مرضيه` فادخلي في عبادي وادخلي جنتي3.)4

مرغ‌ باغ‌ ملكوتم‌ نيم‌ از عالم‌ خاك‌

‌چند روزي‌ قفسي‌ ساخته‌اند از بدنم‌

اين فقر و اين استمرار و بلندي راه تا قرب خدا، آدمي را با وحي و رسالت و با امامت و ولا‌يت پيوند مي دهد و او را مضطر به آنها مي سازد.

ب) معرفت‌ به‌ رب‌

توجه به نعمت‌هاي فراواني كه خدا به انسان ارزاني داشته و امكانات بي‌حسابي كه به پاي او ريخته؛44 آدمي را دلدادهِ او مي كند و با‌ عظمت، رحمت، لطف، زيبايي، اقتدار و بزرگي‌ او بيشتر آشنايش مي‌كند؛ تا آن‌جا كه نه تنها اطاعت او را گردن مي گذارد كه به دعا و طلب برخاسته و قرب و انس بيشتر او را خواهان مي شود.

ج) معرفت‌ به‌ دنيا

دنيا مقصد نيست؛ هدف‌ نيست، پلي‌ است‌ براي‌ رسيدن‌ به‌ مقصد.

<الدنيا دار ممرٍّ لا دار مقرٍّ>.45

دنيا كلاس‌ درس‌ است، كوره‌ است. بايد درسش‌ را آموخت‌ و ناخالصي‌هاي‌ خود را ذوب‌ كرد، بايد از آن براي راه بلندي كه در پيش داريم ، توشه برگيريم<فخذوا من ممرّ كم لمقرّ كم>46 و آماده پرواز براي سفري به وسعت آخرت‌ شويم .بايد از اين فرصت اندك بهره گرفت كه مثال‌ آدمي‌ در دنيا، مثال‌ كسي‌ است‌ كه‌ چمدان‌ خود را در ماشين‌ گذاشته‌ ودر صف ايستاده،‌ تا ماشين‌ برسد و سوار شود و برود.بهره گرفتن از اين فرصت اندك و توشه برگرفتن از آن براي مقصودي كه در پيش داريم ، آن‌هم در دنيايي كه علم نظمش را تجربه كرده و نمي‌توان بي‌حساب و كتاب برخورد كرد، بدون امام محال است و غرامت سنگيني دارد.

با اين معارف،آدمي هم به تضرع و استغاثه مي‌افتد و به طلب و دعا بر مي خيزد و هم مي‌يابد در هر مقامي كه باشد باز در برابر عنايات حق و راه بلندي كه تا قرب خدا در پيش دارد، از ذنوب و كوتاهي هايي برخوردار است. < و ما قدر عملي في جنب نعمك واحسانك>47، <الهي من كانت محاسنه مساوي فكيف لا‌تكون مساويه مساوي و من كانت حقايقه دعاوي فكيف لا‌ تكون دعاويه دعاوي>.48 همين است كه در اين سرزمين، آدم(ع) به گناه خود اعتراف مي كند و به ابراهيم(ع) نيز مي‌گويند:

<اعترف بذنبك و اعرف مناسكك>49؛

در اين‌جا به گناه خود اعتراف كن و با مناسك خود آشنا شو.

طرفه آنكه، وقوف عرفات در روز است و مشعر در شب؛ چون عرفات مرحله آگاهي است و چشم مي خواهد و روشنايي (نظر)، معارف هم بيّن است و روشن و روشنگر، اما شعور مرحله خودآگاهي است، قدرت فهم است، فكر مي خواهد وشهود ذهني(بصر).

3- وقوف در مشعر الحرام‌

مشعر جايگاه‌ دست يابي به شعور است. بعد از عرفان‌ و معرفت‌ به‌ انسان، دنيا و رب، آدمي‌ به‌ شعور و آگاهي‌ به‌ حرمات‌ و حدود الهي‌ مي‌رسد. اين معارف و آگاهي‌ها باعث مي‌شود كه آدمي براي خدا حريم قايل شود و حدود و حرمت‌هاي او را پاس بدارد.

در مشعر بايد از شب بهره گرفت؛ از شب ، و آماده نبردي مستمر و هميشه شد.

آدمي بعد از بيّنات و معرفت روشن، به شعور و آگاهي مي رسد و خلوتي را مي طلبد. در اين خلوت بايد آماده نبرد روز شد و براي مبارزه در روز از شب توشه برگرفت. در اين شب و در دل تاريكي بايد طرح روز را ريخت و مقدمات مبارزه را (برداشتن هفتاد سنگريزه كه مي‌تواند اشاره به شگردهاي متنوع و پيچيده شيطان باشد) فراهم آورد، تا در صبح و هنگام طلوع آفتاب حركت را آغاز كرد. همين است كه آن شب را بايد احيا داشت.50

4 - مُني (و اعمال آن)

مُِني‌ جمع‌ <مُنيه`>، به‌ معني‌ آرزوهاست. وقتي‌ شعور به‌ حرمات‌ الهي‌ پيدا شد، شيطان‌ روي‌ انسان‌ سرمايه‌ گذاري‌ مي‌كند و او را به‌ آرزو مي‌بندد و از اين پس دامنش‌ را رها نمي‌كند. اگر تا كنون كاري به او نداشت به اين خاطر بود كه متاع ارزشمندي نداشت. از اين‌ رو بايد بسيار مراقب‌ بود و غير رضاي‌ خدا هيچ‌ تمنّايي ‌نداشت. ما را ز تو، غير تو تمنايي نيست.

هنگامي‌ كه‌ حضرت‌ ابراهيم(ع) به‌ اين‌ سرزمين‌ پا نهاد، جبرئيل‌ به‌ وي‌ گفت:

<تَمَنَّ علي ربّك ما شئت>51؛

ابراهيم! آنچه از پروردگارت مي‌خواهي آرزو كن.

در اين‌ سرزمين‌ بايد آرزوهاي‌ شيطاني‌ را به‌ كناري‌ زد و همچون ابراهيم، غير قرب‌ و رضاي‌ حق‌ هيچ‌ آرزويي‌ نداشت‌ و از كمند افسون‌ غيرخدا و همهِ‌ آرزوهاي‌ واهي‌ و وسوسه‌هاي‌ مزاحم، با رَمي‌ و ذَبح،‌ خود را رهانيد؛ كه‌ تا ذبيح‌ الله‌ نشوي،‌ به‌ حرم‌ راه‌ نداري.

با معرفت، به‌ شعور به‌ حُرمات‌ الهي‌ مي‌رسي‌ و با اين‌ شعور و آگاهي، شيطان‌ در تو طمع‌ كرده و بر روي تو سرمايه‌گذاري‌ مي‌كند و همهِ وجودت را به‌ آرزوها و وسوسه‌ها مي‌بندد. همان طور كه اشاره شد، اگر تا كنون‌ با‌ تو كاري‌ نداشت،‌ براي‌ اين‌ بود كه‌ متاعي‌ نداشتي، ولي اكنون سرمايه‌ معرفت‌ و آگاهي‌ را داري،‌ پس‌ بايد تو را به‌ آرزوها و وسوسه‌ها ببندد.

همين‌ است‌ كه‌ بايد وسوسه‌ها را رَمي‌ كرد و آرزوها را ذَبح. بدون اين‌ دو، آرزوي‌ وصال‌ و قرب‌ الهي،‌ خيالي‌ بيش‌ نيست.از كلا‌س شناخت وشعور، زود مي‌توان فارغ التحصيل شد ولي در كلا‌س ايثار و اخلا‌ص و دل كندن از فرزند و مال و منال بايد مدتي طولا‌ني توقف كرد كه دل‌كندن، شرط رسيدن به مقام است.

الف) رمي‌

شيطان‌ آد‌مي را ‌وسوسه‌ مي‌كند، از اين رو بايد در همين‌ جايگاه، نخست‌ شيطان‌ و وسوسه‌هايش را رمي‌ كرد. در مشعرالحرام - همان جا كه‌ شعور به‌ احكام‌ و حدود الهي‌ پيدا مي‌شود - بايد براي مبارزه با شيطان مكار توشه برگيري و كوله‌ بارت‌ را از سنگ‌ريزه‌هايي - به‌ اندازه‌ فشنگ يا سجّيل‌ - براي‌ شلّيك و پرتاب به او آماده‌ كني‌ و از شب‌ كمك‌ بگيري و توشه‌ برگيري.

در مشعر، خود را با دل و جان و دست و زبان براي نبرد با شيطان، مسلح و مجهز كن كه اگر دل در ستيز با شيطان قوي شد اين سلا‌ح - با تمامي كوچكي و سبكي -چنانچه در حركتي جمعي و مصمم به سوي شيطان و جمرات غول پيكر آن نشانه رود، مي‌تواند جثّهِ برافراشته آن‌ها را زير خروارها سنگ ريزه به راحتي خفه كنند.

رمي،‌ مبارزه‌ با وسوسه‌هاي شيطان است؛ مبارزه‌اي‌ مستمر و مدام؛ نه‌ يك‌ مرتبه‌ بلكه‌ سه‌ مرتبه‌ و آن هم‌ چند روز؛ يعني‌ مدام‌ بايد در حال‌ مبارزه‌ باشي؛ جهادي‌ به‌ درازاي‌ يك‌ عمر.

حضرت‌ ابراهيم(ع) در همان‌جا - وقتي‌كه‌شيطان‌ مي‌خواست‌ او را در رابطه‌ با اسماعيلش‌ وسوسه‌ كند - با او مبارزه‌ كرد و او را پي در پي رَمي‌ نمود و با تمام‌ توان‌ از خود راند.52

براي مبارزه با شيطان و فرار او همين سنگ ريزه ها كافي است؛ به شرطي كه تو حالت تهاجمي داشته باشي و سنگ‌ها ‌بكر باشد؛ چون حيله هاي او نسبت به هر فرد، تازه و بكر است، پس تو نيز بايد با حربه نو به سراغ دشمن بروي. پرتاب سنگ ها يعني حالت تهاجمي در برابر دشمن و البته كه سنگريزه هاي كوچك چنان سجّيل ها اگر مهاجم باشند، كار سازند. در اين حالت بايد به اصابت سنگ ها يقين داشت؛ شك و گمان بي فايده است.در هنگام رمي تكبير53 بگو، يعني با استمداد از پروردگار مي توان موفق به دفع شيطان شد.

جمرات سه گانه مي تواند نماد نفوس سه گانه(احساسات و غرايز و خواهش هاي وجود انسان) <امّاره>54، <مسوّله>55، <مطوّعه>56 باشد. كه همه بدي‌ها از اثار اين سه نفس و وسوسه آن‌ها توسط شيطان است و رمي آنها در حقيقت رمي نفوس سه گانه و وسوسه پذيري آن‌ها و راه رسيدن به <نفس مطمئنه>57 است . و اين كه در روز عيد فقط جمره عقبه رمي مي شود بدين خاطر است كه وقتي جمره بزرگتر و نفس شرورتر رمي شد، در حقيقت آن دو نيز رمي شده اند.

فاصله جمرات كم است، شايد سرّش اين باشد كه شيطان زود به زود به سراغ انسان مي آيد.

چرا بايد سه‌ روز رمي‌ كرد؟ در هيچ يك از مشاهد و مكان‌هاي ‌پيشين، اين‌ اندازه توقف‌ نبود، ولي‌ رمي‌ بايد سه‌ روز ادامه‌ داشته‌ باشد. اين‌ بدان‌ جهت‌ است‌ كه‌ شيطان‌ هميشه‌ در كمين‌ است. او <خناس> است و بسيار نهفته و پنهان عمل مي كند. او هرگز از پا نمي نشيند و با رفت و آمدهاي پي در پي و چهره ها و شگردهاي گوناگون، آن قدر وسوسه خود را تكرار مي كند تا موفق شود. شيطان‌ را هر چه‌ براني،‌ دوباره‌ باز مي‌گردد. اگر در را ببندي،‌ از پنجره‌ وارد مي‌شود. اگر پنجره‌ را هم‌ ببندي،‌ از جا‌ي ديگر داخل‌ خواهد شد. خلاصه‌ هرگز انسان‌ را رها نمي‌كند و انسان‌ در هر مرحله‌اي‌ از علم‌ و آگاهي‌ هم‌ كه‌ باشد، از حملات‌ او مصون‌ نيست كه نفس را تحريك و دنيا را تزيين مي‌كند. همين‌ است‌ كه‌ بايد مدام‌ زمزمه‌ كنيم:

<الهي‌ لاتكلني‌ الي‌ نفسي‌ طرفه` عينٍ ابداً>.58

نكتهِ لطيف اينكه در رمي بايد ابتدا جمرهِ عقبه را - كه به كعبه نزديك‌تر است - رمي كرد و سپس ديگر جمرات را. شايد نكته اش اين باشد كه در ابتدا كه درگيري‌ها و وساوس شيطاني آغاز مي‌شود، تو به كعبه و هدفت نزديك‌تري و شيطان هنوز نتوانسته بين تو و هدفت حائل شود. همين است كه تو رو به شيطان با او درگير مي‌شوي. اما روزهاي بعد شيطان از تو به هدفت نزديك‌تر است و توانسته بين تو و مقصودت فاصله بيندازد همين است كه تو رو به كعبه دشمنت را رمي مي‌كني.

از ديگر اعمال مني، <بيتوته> است.بايد در دل شب،‌ براي‌ تحصيل صبر و شرح صدر بيدار باشي‌ و با خدايت‌ راز و نياز كني تا براي‌ مبارزه‌ احساس‌ ضعف‌ نكني. بايد همان طور كه شيطان كارش را آغاز مي‌كند، تو هم به تدريج آماده شوي. در شب رمز و سرّ دگري است. همين است كه خدا به رسولش دستور مي‌دهد كه شب‌ها را برخيز و با من باش؟( يا ايّها المزّمّل قم‌ الليل‌ الاّ قليلاً95) چرا كه( :انا سنلقي‌ عليك‌ قولاً ثقيلا06) و(ان‌ لك في‌ النهار سبحاً طويلاً 16.) آنان‌ كه‌ روزپركاري‌ دارند ، بايد در شب‌ ريشه داشته‌ باشند و گرنه،‌ كم‌ مي‌آورند و مي‌شكنند. در برابر حجم عظيم مشكلا‌ت و حوادث، بايد شرح صدر داشت و دريا دل بود؛ چون حوادث را كه نمي توان كوچك كرد، پس خود را بايد بزرگ كنيم. و يكي از عوامل‌ مهم‌ شرح‌ صدر، بيداري‌ و رزق‌ گرفتن‌ از شب‌ است( انّ ناشئه` الليل هي اشدّ وطئاً و اقوم قيلا‌ً2.)6در بيداري‌ شب ، تنها نماز شب‌ نيست؛ كه‌ تفكر در امور و مسائل، قرائت‌ و تدبّر در قرآن و طرح‌ و برنامهِ‌ يك عمر و فرداي خود را ريختن‌ نيز هست. رمز بيتوته‌ در مُني‌ نيز پرداختن‌ به‌ اين‌ مهم‌ است. لذا هيچ يك از اعمال حج،‌ زمانش‌اين اندازه طولا‌ني نيست.

ب)ذبح‌

پس از رمي‌ وسوسه‌ها، بايد به‌ جهاد و مبارزه‌ با طمع ها و آرزوهاي بيهوده بپردازي.63 نبرد خاتمه‌ نيافته است.بايد ذبيح‌الله شد و چهار رگِ‌ شيطان، جلوه‌هاي‌ دنيا، هواي‌ نفس‌ و خواست‌هاي‌ ديگران را، به‌ يك‌ باره‌ و با قدرت‌ قطع‌ كرد.

شيطان( :الم‌ اعهد اِليكم‌ يا بني‌ آدم‌ ان‌ لاتعبدوا الشيطان4)6

دنيا( :زُيّن‌ للناس‌ حب‌ الشهوات56)...<الناس‌ عبيدالدنيا>66

هواي‌ نفس( :ارايت‌ من‌ اتخذ الهه‌ هواه7)6

خواسته‌هاي‌ ديگران( :قل‌ ان‌ كان‌ آبائكم‌ و ابنائكم‌ و... احب‌ من‌ الله8)...6

اين‌ چهار الهه‌ بايد ذبح شوند؛ آن‌ هم‌ نه‌ با كُندي‌ و سستي؛ بلكه با حدّت‌ و قاطعيت‌ (با حديد نه‌ شيشه‌ يا سنگ). آن هم‌ با قصد قربت‌ و رو به‌ قبله؛‌ يعني‌ براي‌ خدا و هم سو با هدف؛ يعني‌ ذبيح‌الله.

ج) حلق‌

بعد از اين‌ دو، نوبت حلق كردن است. حلق ، نشانهِ عبد بودن و سرسپردگي است. در گذشته بندگان را سر مي‌تراشيدند تا نشانهِ بندگي آن‌ها باشد. با رمي و ذبح به عبوديت مي‌رسي و اطاعت او را گردن مي‌نهي و بدينسان از احرام بيرون ميآيي.

ذكر اين نكته خالي از لطف نيست كه در عمره با تقصير از احرام بيرون ميآيي و در حج با حلق. تقصير يعني با تمام سعي و تلا‌ش، خود را مقصر دانستن و به كوتاهي در انجام تكاليف، اقرار كردن. در آن روايت هم هست‌

<اللهم لا‌تجعلني من المعارين و لا‌تُخرجني من التقصير>69؛

خدايا ايمان و دين مرا عاريه‌اي قرار مده و مرا از حد تقصير بيرون مبر.

اكنون‌مي‌تواني وارد حرم‌شوي، همه‌آن‌چه‌پيش‌تر حرام‌بود، اينك‌حلال‌شده‌است. اكنون‌- به‌عنوان‌مثال‌ - نگاه‌به‌آينه‌برايت‌حلال‌شده‌است؛ چون‌اگر نگاه‌كني، در آينه‌نه‌خودت‌، كه‌ربّت‌را مي‌بيني. اما هنوز ممنوعيت هايي هم‌چون مباشرت با همسر و بوي خوش باقي است؛ زيرا كسي كه عطر عبوديت به مشامش رسيده ديگر عطر ها براي او جلوه اي ندارد و آنكه حلا‌وت انس با خدا را چشيده ديگر انس ها در برابر آن بي معناست، مگر اذن و رخصتي آيد.

5- طواف‌

با رسيدن به مقام عبوديت مي‌تواني در هر لباسي براي زيارت و ديدار دوست به‌كوي‌او برگردي‌(طواف زيارت)و هم چون فرشتگان پيرامون عرش، بر‌گرد خانه‌اش‌طواف‌كني. خانه اي در انتهاي يك درّه و پايين ترين نقطه و نه هم چون ديگر معابد به عنوان رمزي برا ي عروج بر بالا‌ي بلندي و اين يعني شكوه و جلا‌ل‌در فروتني و تواضع، يعني هر چه خاكسارتر، بلند تر ، يعني فرورفتن در خاك و سر بر افراشتن تا افلا‌ك.خانه اي به دور از هر آرايش و اين يعني زيبايي در سادگي.

اكنون‌براي‌ديدار دوست‌و معشوق به سوي او بشتاب‌كه واجد شرايطي و لباس مناسب هم بر تن داري و از آنجا كه عبد شده‌اي ديگر نيازي به لباس احرام نداري و در هر لباس و موقعيتي مي‌تواني به ديدار دوست بروي كه ديگر جاذبه لباس، براي تو جاذبيتي ندارد و در هر موقعيت و شغلي با توجه به سلوك و مباني‌اي كه آموختي، مي‌تواني نقش مهم خود را داشته باشي كه مهم تحرك‌ها است نه تنوع ها و مهم موضع گيري‌ها است نه موقعيت ها. سمت‌چپت‌به طرف كعبه‌باشد؛ چون‌قلب‌در سمت‌چپ‌است. تو دل‌به‌دلدار داده‌اي، از اين رو بايد قلبت‌به طرف‌محبوب‌و خانه‌او باشد و در ميان‌ركن‌و مقام‌طواف‌كني.

تمام‌طواف‌و چرخش‌و حركتت‌بايد ميان توحيد و امامت‌باشد، و از اين‌دو پا فراتر نگذاري كه‌بيرون‌از اين‌دو ظلمات‌است‌و شيطان‌ها در كمين‌اند. كسي‌كه‌با اين‌دو است‌چرخيدنش‌، در صراط‌مستقيم‌بودن‌است، و كسي‌كه‌بي‌توحيد و امام‌است، در راه‌بودنش، دور خود چرخيدن‌و هم چون بني اسرائيل در تِيه و سرگرداني‌به‌سر بردن‌است.70

حركتت را از حَجَر آغاز و به همان جا ختم كن؛ چرا كه حجر نماد دست خدا در زمين است و گواه عهدها و پيمان‌هايي است كه با او مي‌بنديم.71 و هفت مرتبه بايد گرد كويش طواف كرد؛ و هفت خوان عشق را پشت سر نهاد. چه رمز و سرّي در عدد هفت است؟ خدا مي‌داند. شايد عدد كثرت باشد يا اشاره به هفت روز هفته يا هفت آسمان و مقامات هفتگانه يا اعمال هفتگانهِ حج يا مراتب سلوك انسان از اسلا‌م و ايمان تا تقوا و احسان و اخبات و قرب و رضوان، و يا اشاره به اين كه ره يافتگان بر گرد بيت عتيق و خانهِ آزادي بايد از هر تعلقي آزاد باشند و حجاب‌هاي ظلماني و يا نوراني (حتي تخرق ا‌بصار القلوب حجب النور)72 را به كناري بزنند. و البته صادقانه‌ترين پاسخ همان است كه نمي‌دانيم و همين رازگونگي به آن زيبايي خاصي بخشيده است.73 بعد از آن‌بايد دو ركعت‌نماز پشت‌مقام‌ابراهيم بخواني؛ چون‌نماز نشانه‌قرب‌و شكر است ‌وتو در طوافت قرب او را مي خواهي و بايد پشت‌سر امام‌باشد كه‌مقدم شدن بر امام‌جايز نيست‌و نمي‌توان بر امام‌پيشي گرفت.

در طواف دو نكته را از ياد مبر؛ يكي اينكه حِجر جزو خانه و داخل در مطاف است؛ چه اسماعيل خود را قرباني و فاني در خدا كرده است؛ ديگر اينكه براي ورود به مسجد الحرام از باب <بني شيبه> داخل شو تا بت <هُبَل> را كه در اين رهگذر مدفون است، پايمال كني و با اولين گام خويش در ورود به مسجد و پرستشگاه خداي يگانه، شرك ستيزي خود را قبل از طواف بياغازي و با چنين عمل نمادين و رمزگونه جز خداي يگانه و بي انباز ، همه معبودان را لگد كوب سازي و برائت خود را از شرك و مشركين در ابتداي ورود اعلا‌م كني.

6 - سعي‌

با حركت بر گرد محور توحيد و عهد و پيمان با خدا، بايدبه اوامر او و آنچه از ما پيمان گرفته گردن نهاد و به انجام تكاليف پرداخت، كه‌سعي‌، ادامه‌طواف‌و نشانهِ دلدادگي به خدا و تلا‌ش در راه اطاعت و عبوديت اوست. تلا‌شي مستمر و در نهايت خلوص و مردانگي و به همراه شدائد و مشكلا‌ت.74

بايد بين‌صفا و مروه‌هفت‌مرتبه؛ يعني‌مدام در حركت‌باشي. از <صفا> آغاز و به‌<مروت> ختم‌كني.صفا، خلوص است و دوست داشتن پاك ديگران و مروت بزرگوارانه گذشتن از ناهنجاري ها و كاستي هاي ديگران و نرمي و مداراي با آنها و اداي حقوق و دوست داشتن آنها75 . صفا و مروت در حقيقت جامع مكارم اخلا‌قند و در اين دو همهِ كمالا‌ت جمع اند، جمع آنها يعني اخلا‌ق محمدي(انك لعلي خلق عظيم67)، يعني اخلا‌ق الهي<تخلقوا باخلا‌ق الله>77.

عدد <هفت> مي‌تواند براي‌كثرت‌و نشانه استمرار باشد؛ يعني‌بايد رفت و آمدت، هميشه در مسير <صفا> و <مروّت> باشد و هرگز از آن خارج نشوي و حدود را فراموش نكني. بايد در كلاس‌صفا و مروت‌بنشيني؛ آن‌هم‌با شتاب و سرعت و در نهايت تواضع و بي‌هيچ تكبر.

بايد در هر تلاشت‌<هَروله> كني ودر جادهِ صفا و مروت، با سرعت گام برداري كه(فاستبقوا الخيرات87)،(و سارعوا الي مغفره` من ربكم9)7و(عجلت اليك رب لترضي0)8كه رضايت رب را بايد با شتاب و عجله به دست آورد، آن هم بي هيچ مزدو سپاس(لا‌نريد منكم جزاءً و لا‌شكوراً1) 8و به دور از غرور و منّت ها و مطابق با حدود و سنت ها كه به گفتهِ امام اميرالمؤمنين(ع):

سعي و سرعت و اعتدال و در مسير از سنت‌ها خارج نشدن، رمز نجات و رسيدن به مقصود است.82

در بارهِ حكمت‌هروله،‌در حديثي‌از امام‌جعفر صادق(ع) آمده: <مذله` للجبّارين>.83 آناني‌كه‌باد غرور و گردنكشي‌دارند، بايد بشكنند و به‌تواضعي‌برسند.چرا كه نعمت ها ملا‌ك افتخار نيست، بازده مي‌خواهد و معيار، سعي و سرعت است. <سعي> نسبت دارايي به بازده و سود و <سرعت> نسبت سود به زمان است.

7 - طواف‌نساء

دوباره‌بايد برگردي‌به‌طرف‌كعبه‌و طواف‌نساء انجام‌دهي. چرا از ميان‌همه‌نعمت‌ها فقط‌روي‌ <زن> تأكيد شده‌است؟

شايد سرّش‌اين‌باشد كه‌زنان‌بايد طواف‌نساء كنند، تا قدر خود را بدانند و مردان‌هم‌بايد طواف‌نساء كنند تا قدر زنان‌و اين‌نعمت‌بزرگ‌الهي‌را بشناسند.

بهترين‌چيزي‌كه‌در دنياي‌خاكي،‌انسان‌با آن‌مأنوس‌مي‌شود، همسر است.همسري از برترين نشانه ها و آيات الهي و عامل تسكين و تعديل آدمي است.84 با انجام‌طواف، زن‌منزلت‌خود را مي شناسد و ديگر در برابر همسر گردن فرازي نمي‌كند و از اطاعت ‌به حق او خارج‌نمي‌شود. مرد هم‌قدر اين‌نعمت‌را مي‌داند و حرمت و منزلت رفيع او را پاس مي‌دارد. همين است كه رسول خدا(ص) در واپسين حج خود، آخرين سفارشش دربارهِ زنان و پاسداشت حقوق آنان است.

پس از طواف،‌بايد دو ركعت نماز بگذاري و قرب او را بخواهي و پس از آن با انس و نجوايت، نداي مهربان پروردگارت را پاسخ در خور گويي. امام شهيدان حضرت سيد الشهداء پس از نماز طواف، گونه‌اش را بر مقام مي‌نهاد و پي در پي چنين مي‌گفت:

<عُبيدك بباك، سائلك ببابك، مسكينك ببابك>.85

در پايان نيز سزاوار است كه آب‌زمزم‌را براي‌شفاي امراض جسمي و روحي(كبر، حسد، دروغ و...)بنوشي‌و بر سر و بدن بريزي. اين‌رمز حيات‌معنوي‌و تطهير و شست وشو از همهِ‌گناهان‌و پليدي‌هاست.

‌اكنون پس از اتمام بيتوته و رسيدن به مقام عبوديت و ديدار يار، ديگر درنگ و ماندن در مكه جايز نيست و هنگام كوچ و نَفر است كه بايد به ديار خود برگردي و ازآن چه روزي‌ات كرده‌اند، انفاق كني كه(مما رزقناهم ينفقون6.)8و ديگران را براي نوشيدن از جام سرشار توحيد و ولا‌يت بر سر اين خوان بخواني.قبل از عزيمت، طواف وداع به شكرانه تولد جديد را از ياد مبر.

اين است‌برخي از حقيقت‌و روح‌حج،‌كه‌از معرفت‌آغاز و به‌ديدار معشوق‌و حيات‌معنوي‌و رويشي‌دوباره‌ختم مي‌شد. لازم‌به‌ذكر است‌ آن چه‌گفته‌شد، نه‌تمام‌حج، كه‌تنها نَمي‌از يَم‌و گوشه‌اي‌از اسرار آن‌بود. هدف اين‌بود كه‌اين‌سير را هم‌مي‌توان‌در حج‌تصور كرد وگرنه‌حج، حقيقتي‌بسيار فراتر از اين‌ها دارد.87

از امام‌باقر(ع) سؤ‌ال‌شد:< لِمَ سُمّي‌الحجّ ُحجّاً؟>

حضرت‌فرمود: <حجَّ فُلانٌ اَي ا‌فلَح‌فُلانٌ>88؛

يعني‌حج‌سبب‌فلاح‌، رويش‌و رستگاري‌مي‌شود. اين‌تعريف، تعريف‌به‌آثار است؛ يعني‌حقيقت‌و روح‌حج‌و سير اعمال‌و آداب و احكام و آثار آن‌به‌گونه‌اي‌است‌كه‌انسان‌را مفلح‌و رستگار مي‌سازد. حج، تولد و رويش‌دوبارهِ‌انسان‌و آغازي‌است بر يك‌پايان‌.

اللّهمّ ارزقنا زياره` حج‌بيتك‌الحرام‌في‌عامنا هذا و في‌كلّ عام،‌مع صاحب الحج مولينا صاحب‌الزمان(عج).

سردبير

------------------

پي نوشت ها:

1.(اسراء، 80) . يكي از ارادتمندان‌با سابقهِ‌جناب‌شيخ‌(رجبعلي‌خياط) نقل‌مي‌كند: <در نخستين‌سفري‌كه‌عازم‌مكهِ معظمه‌بودم، خدمت‌ايشان‌رسيدم‌و رهنمود خواستم. فرمودند: از تاريخ‌حركت‌تا چهل‌روز آيهِ شريفهِ( ربّ ادخلني‌مدخل‌صدق‌و)... را بخوان‌شايد بتواني‌وليّ عصر(عج) را ببيني.> كيمياي‌محبت، محمدي‌ري‌شهري، ص‌245.

2. كافي، ج‌4، ص‌549؛ وسائل‌الشيعه``، ج‌10، ص‌254؛ بحارالانوار، ج‌96، ص‌374.

3. امام‌باقر(ع ) مي‌فرمايد: <تمام‌الحج‌لقاء الامام؛ تماميت‌حج‌در گرو ديدار با امام‌است.>

‌امام‌صادق(ع ) مي‌فرمايد: <اذا حجّ احدكم‌فليختم‌حجّه‌بزيارتنا لان‌ذلك من‌تمام‌الحج؛ هنگامي‌كه‌يكي‌از شما حج‌به‌جا مي‌آورد، آن‌را به‌ديدار ما ختم‌كند؛ زيرا آن‌از تماميت‌حج‌است.> بحارالانوار، ج‌96، ص‌374.

‌امام‌باقر(ع) در روايتي‌ديگر مي‌فرمايد: <فعال‌كفعال‌الجاهليه` اما والله‌ما اُمروا بهذا و ما امروا الاّ ان‌يقضوا تفثهم‌و ليوفوا نذورهم‌فيمرّوا بنا فيخبرونا بولايتهم‌و يعرضوا علينا نصرتهم؛ اين‌اعمال‌مانند اعمال‌جاهليت‌است. آگاه‌باشيد به‌خدا سوگند! مردم‌به‌حج‌مأ‌مور نشدند؛ مگر حلق‌و تقصير را به‌جا آورند و به‌عهد و نذر خود وفا كنند و بر ما بگذرند و ما را به‌ولايت‌و سرپرستي‌خود آگاه‌سازند و ياري‌خود را عرضه‌بدارند.> تفسير نورالثقلين، ج‌3، ص‌ 491.

‌شيخ‌صدوق‌در پاسخ‌اين‌پرسش‌كه: چرا خداوند، كعبه‌را از تهاجم‌سپاه‌ابرهه‌مصون‌داشت، اما مانع‌ويراني‌كعبه‌به‌دست‌حجّاج‌نشد، چنين‌مي‌نويسد: <حرمت‌كعبه‌براي‌آن‌است‌كه‌دين‌محفوظ‌بماند و حافظ‌دين، امام‌معصوم‌است. ابن‌زبير، امام‌زمان‌خويش‌را نشناخت‌و او را ياري‌نكرد، بلكه‌خود داعيهِ رهبري‌داشت. از اين‌رو، به‌كعبه‌هم‌كه‌پناه‌برد، خداوند به‌او پناه‌نداد، اما ابرهه، براي‌ويران‌كردن‌قبله‌و از بين‌بردن‌مطاف‌آمده‌بود، لذا خداوند به‌او امان‌نداد.> من‌لايحضره‌الفقيه، باب‌من‌اراد الكعبه` بسوء، ج‌2، ص‌ 248 و 249.

‌علاوه‌بر اين‌روايات، براي‌اهميت‌ولايت‌و اين‌كه‌<لم‌يناد بشيءٍ كما نودي‌بالولايه`> ر.ك: وسائل‌الشيعه` ، ج‌1، صص‌7-19.

4. امام‌باقر(ع) با ديدن‌طواف‌كنندگان‌كعبه‌مي‌فرمايد: <هكذا كانوا يطوفون‌في‌الجاهليه`.انّما امروا ان‌يطوفوا بها ثمّ ينفروا الينا فيعلمونا ولايتهم‌و يعرضوا علينا نصرتهم؛ در جاهليت‌هم‌اين‌چنين‌طواف‌مي‌كردند. مردم‌مكلف‌اند بر گرد اين‌سنگ‌ها طواف‌كنند و سپس‌نزد ما آمده، مودت‌و ياري‌خود را بر ما عرضه‌بدارند> كافي، ج‌، ص‌392.

5. اشاره‌به‌داستان‌<ابوغُبشان> كليددار كعبه، كه‌سرقفلي‌توليت‌كعبه‌را در شب‌نشيني‌مستانهِ طائف‌به‌دو مشك‌شراب‌فروخت. ر.ك: تفسيرالميزان، ج‌ 3، ص‌362 .

6. محمدبن‌عثمان‌عمري، نايب‌دوم‌مي‌گويد: <والله! ان‌صاحب‌هذا الامر يحضر الموسم‌كل‌سنه` يري‌الناس‌و يعرفهم‌و يرونه‌و لا يعرفونه؛ به‌خدا سوگند! صاحب‌اين‌امر هر ساله‌در موسم‌حج‌حضور مي‌يابد و مردم‌را مي‌بيند و مي‌شناسد، و‌مردم‌او را مي‌بينند ولي نمي‌شناسند.> من‌لايحضره‌الفقيه، ج‌2، ص‌520؛ كمال‌الدين، ج‌2، ص‌440.

7. امام‌صادق(ع) مي‌فرمايد: <يفقد الناس‌امامهم‌يشهد الموسم‌فيراهم‌ولايرونه؛ مردم‌امام‌خود را نيابند. او در موسم‌حج‌شاهد ايشان‌است‌و آنان‌را مي‌بيند، اما آنان‌او را نمي‌بينند> كافي، ج‌1، ص‌337؛ كمال‌الدين، ج‌2، ص‌23.

8. <يرضي (يفرح) في خلا‌فته اهل الا‌رض و اهل السماء و الطير في الجوّ> كشف‌الغمه`، ج3، ص259، به نقل از روزگار رهايي، ج1، ص490و526 .

9. از نايب‌دوم‌امام‌زمان(عج) سؤ‌ال‌شد كه‌آيا حضرت‌را ديده‌اي؟ گفت: آري. آخرين‌بار حضرت‌را در بيت‌الله‌الحرام‌ديدم‌در حالي‌كه‌از خداوند چنين درخواست داشت : <اللهم‌انجز لي‌ما وعدتني؛ پروردگارا! آنچه‌به‌من‌وعده‌كردي، تحقق‌ببخش.>

و در نقلي‌ديگر آمده‌است‌كه‌چنين مي‌گفت: آن‌حضرت‌را ديدم‌كه‌در مستجار، پردهِ‌كعبه‌را گرفته‌بود و چنين‌مي‌گفت: <اللهم‌انتقم‌من‌اعدائي، پروردگارا! از دشمنانم‌انتقام‌بگير.> كمال‌الدين، ج‌2، ص‌440.

10. اين تشرف را حجت الاسلام‌حاج‌شيخ‌علي‌اكبر فاضلي‌از متوليان‌و مسئولان‌پيشين‌مسجد مقدس‌جمكران، در حضور جمعي‌از دوستان‌از جمله حجت الا‌سلا‌م استاد قرائتي، در جمكران‌و در برابر درخواست‌و اصرار برخي در بارهِ‌تشرفّات‌پدرشان، حاج‌شيخ‌حسين‌فاضلي - ازعلماي وارسته و از شيفتگان حضرت ولي عصر(عج)-نقل فرمودند. گفتني است كه آقاي علي اكبر فاضلي و برادر ديگرشان - حاج شيخ احمد آقا - در اين سفر همراه پدر و از شاهدان اين صحنه بودند.

11.در دعاي عهد و زيارت حضرت صاحب الا‌مر(عج) به برخي از اين عهد و پيمان ها اشاره شده است:

<اللهم اجعلني من انصاره و اعوانه و الذّابّين عنه و المسارعين اليه في قضاء حوائجه و الممتثلين لا‌وامره و المحامين عنه و السابقين الي ارادته و المستشهدين بين يديه><و هو عهدي اليك و ميثاقي لديك ... فابذل نفسي و مالي و ولدي و اهلي و جميع ما خوّلني ربي بين يديك و التصرف بين امرك و نهيك>

12. <غزل مهدوي> از حاج ميرزا حبيب‌خراساني.

13. ر.ك: فصلنامهِ انتظار، شماره‌1، مباني‌اعتقادي‌مهدويت، مسعود پورسيدآقايي.

14 .بلد، 1و2.

15.مائده، 63.

16.حج،27.

17.اشاره به بيان حضرت باقر و سجاد(عليهما السلا‌م): <ما اكثر الضجيج و اقل الحجيج> ؛ حاجيان اندكند ولي ناله و فرياد بسيار است.(بحار الا‌نوار ، ج46،ص261 و ج96، ص258)

18. آنچه در اينجا دربارهِ اسرار حج با نام <نَمي از يَم> آورده مي‌شود، ويراستهِ متن‌كوتاه‌سخنان‌اينجانب در سال 75 به‌مناسبت‌بازگشت‌از سفر حج مي‌باشد كه در جمع تعدادي از طلا‌ب مدرسهِ امام خميني(ره) و قبل‌از شروع‌به‌درس، ايراد شده است. اين سخنان سال ها پيش توسط طلا‌ب يادداشت و به صورت جزوه و بروشور منتشر شده است، از اين رو براي حفظ امانت كم تر در آن تصرف شده و در برخي جاها حالت گفتاري متن كاملا‌ً مشهود است.

19.حج در لغت به معناي قصدي است كه همراه با حركت و اقدام باشد<الحج هوالقصد الملا‌زم للحركه` والعمل> (التحقيق في كلمات القرآن).

20. آل‌عمران، 97.

21. در روايتي از امام باقر(ع) آمده است: كه حضرت آدم(ع) هزار بار به زيارت اين خانه آمده است.(وسائل الشيعه` ، ج8،ص 94؛من لا‌يحضره الفقيه، ج2، ص229)

22. همان، ص 235.

23. فروع كافي، ج4، ص214.

24.آن حضرت بيست حج به صورت پنهاني به جا آورد كه ده يا هفت تاي از آنها (ترديد از راوي است) قبل از بعثت بوده است. (وسائل الشيعه`، ج8، ص93-94)

25.آل عمران، 19.

26.شوري، 13.

27. وسائل الشيعه` ، ج 8 ، ص 9.

28.همان.

29.بقره، 138.

30.تفسير نمونه ،ج1، ص28 به نقل از شبهات حول الا‌سلا‌م.

31.همان.

32.نهج‌البلاغه، نامه‌47.

33. نهج البلا‌غه ، كلمات‌قصار، 244.

34.وسائل‌الشيعه`، ج‌8، ص‌14.

35.بحار الا‌نوار، ج99،ص33.

36.همان، ج99،ص32.

37.<درعرفات به محضر حضرت بقيه` الله(عج) تشرف يافتم. آن حضرت در عصر روز عرفه براي عده اي از شيعيان خويش كه از اط‌راف عالم، گرد هم جمع شده بودند، چنان سخن مي‌فرمود كه هر كس به زبان مادري خويش سخنان حضرت را مي شنيد و مي فهميد. پس از پايان صحبت، آن حضرت رو به من كرده و فرمود: <برو به مسئولين نظام بگو تا كي بايد يك مشت كر و لا‌ل رابه مكه بفرستيد؟ چرا عده اي را كه به زبان اينها آشنا باشند، به حج نمي فرستيد، تا معارف ما را به اينان برسانند!>

وقتي اين پيام به برخي از سران كشور مي‌رسد، گروهي به عنوان زبان‌دان تدارك ديده شد كه تاكنون نيز خدمات فراواني در ارائه معارف شيعه نموده اند.(مير مهر، ص261، به نقل از تشرف يافتگان ص144)

38.قال النبي(ص): <وجب الا‌حرام لعله` الحرم>.وسائل الشيعه`، ج2، ص3.

39(.و نفخ في الصور فاذاهم من الا‌جداث الي ربهم ينسلون)يس، 51.

40. من لا‌يحضره الفقيه، ج2 ، ص215، ح 2204 .

41.بقره ،196.

42 .المحجه` البيضاء ، ج2،ص204.

43. فجر، 27 - 30.

44(.واسبغ‌عليكم نعمه ظاهره` و باطنه` )...(لقمان ، 20)

45.نهج‌البلاغه، كلمات‌قصار، 133.

46. نهج البلا‌غه، خ203.

47.دعاي ابوحمزه ثمالي.در فراز ديگري از همين دعا آمده است: <و ما قدر اعمالنا في جنب نعمك>.

48.دعاي امام حسين(ع)در روز عرفه .

49.علل‌الشرايع، ص436.

50.كافي،ج4،ص469.

51.علل‌الشرايع،ج 2، ص 435. ابراهيم(ع) هم چنين آرزو كرد: <فتمنّي ابراهيم في نفسه ان يجعل الله مكان ابنه اسماعيل كبشاً يامره بذبحه فداءً له، فاُعطي مُناه>

52 .علل الشرايع،ص437؛ تفسير نمونه ،ج19، ص 124.

53.جواهر الكلا‌م، ج19،ص108.

54. برگرفته از آيه 53 سوره يوسف(و ما ابرّي نفسي ان النفس لا‌ماره` بالسوء؛) من هرگز نفس خود را تبرئه نمي كنم ؛ چرا كه نفس سركش همواره به بديها فرمان مي دهد.

<امّاره> صيغه مبالغه و به معناي<بسيار امركننده> است .نفس اماره، نفسي است سركش كه انسان را به گناه فرمان مي دهد.

55.برگرفته از آيه 18 سوره يوسف( بل سوّلت انفسكم امراً؛) بلكه هوسهاي شما اينكار را برايتان آراسته و زينت داده است.

<تسويل> به معناي <تزيين> است و نفس مسوله، نفسي است كه گناهان و امور زشت را در انسان آنچنان زينت مي دهد كه آن را امري ضروري و يا مقدس تصور مي كند. اين نفس باعث مي شود آنجا كه يك تمايل افراطي به چيزي باشد، به خصوص هنگامي كه توام با رذايل اخلا‌قي شود، پرده اي بر حس تشخيص انسان افكنده شود و حقايق در نظر او باژگونه جلوه كند.

56.برگرفته از آيه 30 سوره مائده( فطوعت له نفسه قتل اخيه فقتله؛) نفسش قتل برادر را براي او تسهيل و آسان نمود، پس برادرش را كشت.

<طوّعت> باب تفعيل ، از ماده طوع به معناي تسهيل است. نفس مطوّعه نفسي است كه گناه را براي انسان آسان جلوه مي دهد.

57.اشاره به آيه 27 سوره فجر( يا ايتها النفس المطمئنه)....

58.مفاتيح الجنان

59و60و61 و 62. مزمل، 2 و 5 و 7 و 6.

63 . حضرت سجاد(ع) به شبلي فرمود: <آيا هنگام ذبح، در فكر ذبح حنجره طمع بودي؟> مستدرك الوسائل،ج2، ص186.

64. يس، 60.

65.آل‌عمران، 14.

66.از كلمات‌امام‌حسين(ع).

67. فرقان، 43.

68.توبه، 24.

69.كافي، ج 2، باب الا‌عتراف بالتقصير، ص 73، ح 4. در ادامه روايت چنين آمده است: <فما معني لا‌تُخرجني من التقصير؟ فقال(ع): كلّ عمل تريد به الله عزوجل فكن فيه مقصّراً عند نفسك، فانّ الناس كلّهم في اعمالهم فيما بينهم و بين الله مقصّرون الا‌ّ من عصمه الله عزّوجلّ.>

چند مقايسه زير در رسيدن به اين حد از معرفت به تقصير و اقرار به كوتاهي اعمال مي تواند رهگشا باشد:

1- مقايسه اعمال خودم با حجم نعمت ها و امكاناتي كه خداوند در هستي آفريده و در اختيارم گذاشته است .

2-مقايسه خودم با اهل دنيا و باطل و اينكه چگونه آنها در راه باطل و دنياي خود پي گير و پر تلا‌شند و من در راه حق خود سست. امام امير المومنين (ع) در نهج البلا‌غه خطاب به سپاهيان خود مي‌فرمايد: <من حاضرم ده نفر از شما را با يك نفر از سپاه معاويه عوض كنم، چون آنها در راه باطل خود محكم و استوارند و شما در راه حق خود سست>.

3- مقايسه خودم با خودم؛ كه چگونه در راه دنياي خود پرتلا‌شم ولي در راه اطاعت خدا كُند و بهانه گير.به شهادت سوره <والعاديات> آدمي فقط براي خدا، كفور و ناسپاس است(:والعاديات ضبحاً فالموريات قدحاً ... ان الا‌نسان لربه لكنود؛ ) قسم به حركت كه انسان براي خدا كفور و ناسپاس است .

70. اشاره به آيه 26 سوره مائده در مجازات بني اسرائيل به خاطر جدايي از مقام ولا‌يت و سرپيچي از اطاعت وليّ زمانهِ خود، حضرت موسي(ع(.(قال فانها محرمه` عليهم اربعين سنه` يتيهون في الا‌رض فلا‌تأس علي القوم الفاسقين)

71. قال رسول الله(ص) : <ا‌لحجر يمين الله في الا‌رض يصافح بها عباده> (الحج والعمره` في الكتاب والسنه`، محمدي ري شهري، ص 120).

72. <الهي هب لي كمال الا‌نقطاع اليك و انر ابصار قلوبنا بضياء نظرها اليك حتي تخرج ابصار القلوب حجب النور> (مناجات شعبانيه)، بايد آزادي و انقطاعي را خواست كه نه تنها از حجاب هاي تاريك نفس و خلق و دنيا و اعمال و آمال، كه از حجاب‌هاي نور هم بگذرد و در بند علم و عشق و حال و مقام و ... هم نماند.

73. تامل در دعاهاي وارده در طواف و اشواط در اين زمينه مفيد است. ر.ك: الحج والعمره` في الكتاب والسنه`، صص 203-199.

74.برداشتي از دو كوه بودن صفا و مروه.

75.امام علي (ع) در توضيح مروت مي فرمايد:<... و يستعذب مراره` اخوانه> . و در كلا‌م ديگري مي فرمايد:<بالرفق تتم المروءه`؛ با نرمي و مداراست كه مردانگي به كمال مي رسد>. امام حسن(ع) در پاسخ به معناي مروت، چنين مي گويد:<... و تعهد الصنيعه` و اداء الحقوق و التحبب الي الناس؛[مروت] مداومت بر نيكي و احسان و ادا كردن حقوق و دوستي با مردم است.>.ر.ك : منتخب ميزان الحكمه`، ج 2 ، ص912.

76. قمر،4.

77.بحارالا‌نوار، ج58، ص129.

78.بقره ، 148.

79.آل عمران،133.

80.طه ،84.

81.انسان ، 9.بلكه همراه خوف و نگراني و آنهم دو خوف( و يخافون يوما كان شره مستطيرا( )انا نخاف من ربنا يوما عبوسا قمطريرا ) خوف به خاطر كوتاهي اعمال و خوف به خاطربلندي اهداف.

82.نهج‌البلا‌غه، خطبه 16. <ساعٍ سريعٌ نجا... اليمين والشمال مضلّه` والطريق الوسطي هي الجادّه`.>

83. كافي، ج‌4، ص‌434؛ علل‌الشرايع، ص‌433.

84(.و من اياته ان خلق لكم من انفسكم ازواجا لتسكنوا اليها و جعل بينكم موده` و رحمه ` ان في ذالك لا‌‌يات لقوم يتفكرون ) روم، 21.

85. رُئي الحسين بن علي(عليهما السلا‌م) يطوف بالبيت، ثم صار الي المقام فصلّي ثم وضع خدّه علي المقام فجعل يبكي و يقول: <عُبيدك ببابك ...> يرددّ ذلك مراراً. (الحج والعمره` في الكتاب والسنه`، ص 204)

86. بقره ، 3.

87. زراره با تعجب به امام صادق(ع) عرض كرد:فدايتان شوم [چگونه است كه]چهل سال است درباره حج از شما مي پرسم و شما فتوي مي‌دهيد! آن حضرت در پاسخ فرمود:<آيا خانه اي كه دو هزار سال قبل از آفرينش آدم به سوي آن حج گزارده مي شد، تو مي خواهي مسايل آن را در ظرف چهل سال به پايان برساني؟!>، وسائل الشيعه`،ج8، ص7.

88 .علل‌الشرايع، ص‌411؛ معاني‌الاخبار، ص‌170.